**درس خارج فقه استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: زکات**

**14021002**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

بحث در مورد نحوۀ تعلق زکات هست. یکی از دوستان قبل از تعطیلات به من یک مقاله‌ای که زحمت کشیده بودند نوشته بودند دادند و من یک تکه‌هایی از این را می‌خواهم بخوانم و زحمت کشیدند. می‌خواهم کلیت بحثی را که باید چگونه اصلا بحث را شروع کرد و چارچوب بحث را به چه نحو دنبال کرد عرض کنم. این بحث حالا قبل از این که این را شروع کنم این بحث را حاج آقا در خمس مفصل بهش پرداختند، مسئلۀ ۷۶ هست سال سوم، جلسۀ بیستم تا چهل و چهارم. یک ۲، ۳ جلسه انگار این وسط مربوط به این بحث نیست، بیش از ۲۰ جلسه در مورد این بحث بحث کردند، خیلی مفصل تمام چیزهای این بحث را دنبال کردند. بحث‌های حاج آقا را ملاحظه بفرمایید، سعی می‌کنم یک مقداری بعضی بحث را از یک زاویۀ دید دیگری بحث را دنبال کنم ولی نکتۀ اصلی همان مطالب حاج آقا را هم سعی می‌کنم خلاصه‌اش را عرض کنم. من بحثی که ایشان زحمت کشیدند را یک دو صفحه‌اش را می‌خوانم، بعضی نکات کلی که مثلا در نحوۀ طرح بحث و شیوۀ طرح بحث مفید هست را عرض کنم. یک بحثی ایشان عنوان کردند در مورد پیشینۀ بحث، اصل بحث کیفیت تعلق زکات به اموال از دیرباز مورد توجه فقها بوده و در کتب فقهی مطرح شده است، ابتدا بحث از این بوده که متعلق زکات عین است یا ذمه؟ شیخ طوسی رحمه الله به این مطلب در کتاب مبسوط اشاره نموده است، برخی از علما مانند علامه رحمه الله در منتقی تصریح نمودند که در این مطلب بین موارد زکات فرقی وجود ندارد و در حیوانات، غلات و اثمان به عین تعلق می‌گیرد نه ذمه. و بر این مطلب ادعای اجماع نموده‌اند، اما علامه رحمه الله در نحوۀ شراکت مستحقین زکات تفصیلی مطرح نموده‌اند و سخن از شباهت آن با تعلق دین به رهن یا تعلق، شاید دین به رهن یا تعلق ارش بر عهدۀ عبد جانی به میان آورده‌اند. شهید اول رحمه الله نیز همین مطلب را اینگونه بیان داشته‌اند که تعلق زکات به عین یا به طریق استحقاق است که فقرا شریک هستند یا به طریق استیثاق است و در این طریق هم دو احتمال وجود دارد، یا شبیه رهن است یا تعلق ارش جنایت به عبد. این تفصیلات در کلمات علمای متأخر بیشتر مورد پردازش واقع شده است و احتمالاتی بر آن افزوده شده و آثار آن مورد توجه قرار گرفته است، محقق همدانی رحمه الله در مصباح الفقیه ۶ احتمال برای تعلق زکات به عین مطرح نموده‌اند که از جملۀ آنها می‌توان شرکت حقیقی و کلی در معین را نام برد، در آخرین گردآوری که یافت شد صاحب مصطلحات الفقه ۹ احتمال ثبوتی در نحوۀ تعلق زکات به اموال را مطرح نموده‌اند که از جملۀ آنها می‌توان تکلیف محض بودن و تعلق به مالیت را نام برد، این نوشتار در راستای تحقیقات سابق با جست‌وجو در کتب فقهی علمای امامیه موفق به گردآوری ۱۲ احتمال مطرح شده در این زمینه شده است. بعد توضیحاتی دارند و ادامه‌اش دارد در یک دسته‌بندی می‌توان این وجوه را اینگونه تقسیم نمود که نحوۀ تعلق زکات به اموال یا یک تکلیف محض است و هیچ علقۀ وضعی به اموال ندارد مانند قول برخی در زکات فطره یا این که دارای اثر وضعی نیز هست، در این صورت زکات یا متعلق به ذمه است یا عین، در صورتی که متعلق به عین باشد یا به صورت حقی است متعلق به عین یا به صورت شراکتی است، در صورتی که حق باشد یا نظیر حق رهن است یا حق غرما یا شکل دیگری از حق و در صورتی که شراکت باشد یا کلی در معین است یا اشاعه یا شرکت در مالیت. این به این شکل بحث را دنبال کردند.

من یک نکتۀ کلی عرض بکنم تعبیری که اینجا تعبیر شده در صورتی که متعلق به عین است یا به صورت حقی است متعلق به عین یا به صورت شراکتی است به جای این تعبیر، تعبیر دقیق‌تر دیگری را باید به کار برد که محور بحثم روشن‌تر می‌شود که ما چجوری باید بحث را دنبال کنیم که اصلا مستحقین مالک زکات هستند، ملکیت است یا حق است؟ بعد انواع ملکیت را باید دنبال کرد، ملکیت ممکن است به نحو شرکت باشد، یا کلی فی المعین باشد یا شرکت در مالیت باشد و آن حق هم انواع و اقسامی که دارد. و من تصور می‌کنم این تعبیری که از شهید اوّل نقل شده یا به طریق استحقاق است یا به طریق استیثاق این هم یعنی یک قدری تعبیر خاصی است، به اصطلاح متأخرین بخواهیم این را ترجمه‌اش کنیم این هست که آیا استحقاق مستحقین در زکات آیا به نحو ملکیت هست یا به نحو حق، این تقسیم‌بندی کلی را به این شکل باید دنبال کرد که حاج آقا هم در بحث‌ها این چیزها را مطرح کردند. این ملکیت و حق بودن محور بحث را مشخص می‌کند که ما به دنبال ادله‌ای که ملکیت را ثابت می‌کند، آن شرکت یک تعبیر بدی است حالا بعد می‌گویم که چرا این بد است و فرق این تعبیر شرکت با تعبیر ملکیت چی است. این یک نکتۀ کلی.

یک نکتۀ کلی دیگری که در شیوۀ بحث باید دنبال بشود یک بحثی در کلمات فقها هست این پیش زمینۀ این بحث‌هاست که آیا ذکر مستحقین مثلا در مورد آیۀ زکات هم در مورد آیۀ زکات این مطلب هست هم در مورد آیۀ خمس که آی ذکر مستحقین از باب مصرف است یا از باب مالک؟ این را اصلا در این بحث ظاهرا بهش توجه نشده یک مقدار زیادی از بحث‌ها و کلمات قوم در این محور است، این محور محور مهمی است که حالا در موردش توضیح می‌دهم و پیشینۀ بحث را با این زاویۀ دید اگر نگاه کنید بحث یک سری نکات جدیدی پیدا می‌کند. من فرصت نکردم که یک بار این بحث را از جهت اقوال و اینها به طور کامل مراجعه کنم، حالا مراجعه می‌کنم بعد هم مطالبی که در این مورد هست عرض می‌کنم، ولی همینجوری که در ذهنم از قدیم بود که در مورد آیۀ زکات، آیۀ خمس این بحث هست که آیا مصرف هست مصرف نیست و اینها این را دیدم با کلمۀ مصرف، در کامپیوتر مراجعه کردم از زمان علامۀ حلی این بحث مطرح هست، به خصوص در ضمن بحث، بحثی مطرح هست اختلافی هست بین ابن ادریس و مشهور در مورد سهم سادات، سهم سادات در آیۀ قرآن خب سه صنف در مورد سهم سادات ذکر شده. اخیرا بعضی‌ها گفته بودند آیات قرآن را از حفظ نخوانیم ممکن است اشتباه بخوانیم، قرآن را بدهید از روی قرآن بخوانم. در مورد خمس، سورۀ انفال، آیۀ ۴۱.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

«وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْ‏ءٍ فَأَنَّ لِلّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبى وَ الْيَتامى وَ الْمَساكينِ وَ ابْنِ السَّبيلِ»

اینجا ۶ تا، ۶ مصرف حالا تعبیر کنیم مالک تعبیر کنیم ذکر شده.

«فَأَنَّ لِلّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبى»

که این ۳ تایش سهم امام را تشکیل می‌دهد.

«وَ الْيَتامى وَ الْمَساكينِ وَ ابْنِ السَّبيلِ»

آن خب ۳ تای اوّل در روایات هست که ما کان لله فهو للرسول و ما کان للرسول فهو للامام، آن سهم امام را تشکیل می‌شود، در آن بحثی نیست. بحث سر این ۳ تای بعدی است، «وَ الْيَتامى وَ الْمَساكينِ وَ ابْنِ السَّبيلِ» که آیا بسط بر این اصناف ثلاثه لازم هست یا لازم نیست، یعنی آیا آن یک دهم مال را که نصف خمس باشد باید آن هم سه قسمت کرد؟ یک سی‌ام برای یتامی، یک سی‌ام برای مساکین، یک سی‌ام با ابن سبیل به نحو تساوی؟یا نه بسط باید داده بشود به نحو تساوی یا نه بسط باید داده بشود به نحو تساوی هم ممکن است نباشد، به هر حال بسط بر اصناف ثلاثه لازم هست یا لازم نیست. شاید ظاهر تعبیر ابن ادریس ابن باشد که بسط به تساوی هم لازم هست، تعبیراتی که من دیدم. حالا علی ای تقدیر یک بحث در ضمن بحث بسط بر اصناف ثلاثه استدلالاتی که شده این است که یتامیٰ و مساکین و ابن سبیل اینها ذکر شدند، اینها ظاهرشان این است که هر کدام از اینها سهمی دارند و بنابراین باید بر اینها بسط بشود. استدلالاتی در این مورد شده. در پاسخ این استدلالات نکاتی ذکر شده و ارجاع به بحث زکات داده شده، عمده‌اش آن نکته هست. اینجاها بحث‌های مختلفی در کلمات آقایان هست من بعضی آدرس‌هایش را عرض می‌کنم و بعد یک عبارتی را هم که اینجا هست را می‌خوانم و در موردش یک صحبتی هم خواهم کرد. من کلام بعضی از فقها را اینجا آدرس‌هایش را یادداشت کردم اینها را توجه بفرمایید، تذکرة الفقهاء، جلد ۵، صفحۀ ۳۳۶، همین بحث بسط را شروع کرده، ۳۳۸اش این نکته‌ای که من رویش تکیه دارم هست، ولی اوّل بحث ۳۳۶ است. ۳۵۸، ۳۹۹، ۴۳۶. در طبع قدیمی حالا این من از کامپیوتر استخراج کردم، جامع فقه ۲ بود، یک سری چیزهایش برای طبع قدیمی بود و احتمالا در جامع فقه ۳ طبع جدیدش هم وارد شده من دیگر مراجعه نکردم. در طبع قدیمه، صفحۀ ۴۷۳، این خیلی مهم است، این عبارتی که در طبع قدیم صفحۀ ۴۷۳ یک نکتۀ مهمی را، آنجا به تناسب فرق بین وصیت و زکات یا امثال اینها می‌گوید که آیۀ زکات از باب مصرف است، بحث وصیت از باب استحقاق است، اینجوری توضیح می‌دهد مصرف آن چیزی هست که جاز الصرف فیه، ولی وصیت ما وجب الصرف فیه هست، ما جاز الصرف فیه و ما وجب الصرف فیه، این را داشته باشید، اصلا توضیح فرق بین مصرف و تملیک، البته من یک نکته‌ای را هم اینجا عرض بکنم بعضی‌ها، آقای منتظری بحثی را مطرح می‌کنند در بحث زکات و شاید خمس هم قائل باشند، در بحث زکات که اصلا زکات اختیارش دست امام هست و اینها کأنّ از باب مصرف است. نفس مصرف بودن معنایش این نیست که بتوانیم در غیر اینها هم صرف بشود، یک بحث این هست که تک تک اینها را آیا باید هر یک از اینها مثلا فرض کنید مستحقین زکات که ۹ صنف دارد زکات باید ۹ قسمت بشود؟ یک قسمت برای این، یک قسمت برای این، بحث بسط. یک بحث دیگر این که ممکن است کسی قائل به این بشود که زکات باید ۹ قسمت بشود، هر قسمتی‌اش در مورد یک صنفی تقسیم بشود که در مورد خمس ابن ادریس قائل به این هست، در مورد سهم سادات که کأنّ باید سه قسمت بشود سهم سادات، یک قسمتش مال مساکین، یک قسمتش مال فقرا، یک قسمتش مال ابن سبیل. یک قسمتش یتامی، یک قسمتش مساکین یک قسمتش ابن سبیل، یک بحث است. در بحث دیگر این که نه آیا مصرف هم که می‌گوییم کلا باید در این ۹ تا چیز مصرف بشود؟ ممکن است ما بگوییم که ولو مصرف هستند، نسبت به تک تک اینها نگاه کنیم مصرف است، ولی این که در کل این مجموعه فقط باید صرف بشود، فقط باید در این مجموعه صرف بشود، اختیار این نیست که از این مجموعه خارج بشود، دو بحث را از همدیگر تفکیک کنید که این بحث‌ها روشن بشود، یک بحث ما این هست که کلیت آن ۹ صنف آیا فقط در این ۹ صنف باید مصرف بشود؟ یا نه می‌شود در غیر این ۹ صنف هم مصرف بشود. یک بحث این است که خود آن ۹ صنف هم تک تک اصناف به عنوان مصرف مطرح هستند یا مالک مطرح هستند؟ این دو تا بحث مصرف را می‌خواهم نکات بحث تفکیک بشود که بعدا بحث جدا بکنم. بنابراین ما این مصرفی که اینجا می‌خواهیم مطرح بکنیم مصرف هر صنف است، مثلا این صنف مصرف هستند، این معنایش اگر کسی بگوید که مصرف هستند یعنی این که لازم نیست که زکات تقسیم بشود به ۹ قسمت، ممکن است زکات در یک صنف خاص صرف بشود، بسط بر اصناف واجب نیست، ولی این که خارج از آن اصناف هم بشود زکات پرداخت کرد یا زکات نشود پرداخت کرد آن یک بحث دیگر است آنها را از همدیگر تفکیک کنیم. بحث‌های دیگر مختلف الشیعه، جلد ۳، صفحۀ ۳۳۶، ۳۳۷؛ منتهی المطلب، جلد ۸، صفحۀ ۳۹۹، ۵۶۷، ۵۸۱، این ۵۸۱ مهم است من عبارت‌هایش را یادداشت کردم الآن برایتان می‌خوانم. ایضاح الفوائد، جلد ۱، صفحۀ ۲۰۷ این هست، که در مورد زکات است، الآیة اما لبیع، این عبارت‌هایی که ذکر کردم عبارت‌هایی است که بعضی‌هایشان مربوط به خمس است، بعضی‌هایشان مربوط به زکات است، آنهایی هم که مربوط به خمس است بعضی‌هایش ارجاع به زکات دادند، بعضی‌هایشان ندادند، بعضی‌هایش اینها را همه را، دیگر من تا ایضاح الفوائد همینجور رسیدم که چیزها را یادداشت کنم حالا با جست‌وجوی دیگری سعی می‌کنم این بحث را دنبال کنم ببینم قبل از علامه بحث به چه شکلی دنبال شده. این بحث باید علاوه بر کتب فقهی کتب تفسیری ذیل آیات مربوط به خمس و زکات هم دنبال بشود، ما یکی از نکاتی که در جست‌وجوها غفلت می‌شود و شاید در این جست‌وجوی دوست ما هم مورد توجه قرار نگرفته یکی از منابع مهم اقوال کتب تفسیری است، کتب تفسیری اعم از کتب فقه القرآن یا کتب تفسیری صرف، در لابلای کتب تفسیری انبوهی از مطالب مربوط به فقه وجود دارد و این چیزی است که معمولا در فقه کم‌تر بهش پرداخته می‌شود و روی همین جهت من اصرار دارم در بحث‌های فقهی آیات قرآن را که می‌خواهیم اشاره کنیم نکات قابل بحثی که در کتب تفسیری حالا چه تفسیری عرض کردم صرف یا فقه القرآن مثل مثلا فقه القرآن جصاص، آیات الاحکام جصاص و امثال اینها به آنها بپردازیم، این است که آنها را حالا من بحث را فردا سعی می‌کنم بحث‌های تتبعی‌اش را و آدرس‌هایی که به این بحث مربوط است مفصل‌تر بهش بپردازم.

**شاگرد:** بحث شما اعم از خمس و زکات شد دیگر؟

**استاد:** نه من در مورد زکات می‌خواهم بحث بکنم، حالا یک نکته‌ای هم در این مورد عرض می‌کنم که تفاوتی خمس و زکات دارند در آیه‌اش و این همین الآن این را عرض می‌کنم، ببینید ما یک بحث در مورد آیۀ قرآن داریم، یک سری بحث‌های تفسیری و بحث‌های، یک سری در مورد روایات داریم که حالا من به آنها خواهم پرداخت، متأسفانه حالا من مراجعه نکردم به نظر من نیاز هست به روایات، و روایت‌های زیادی در بحث داریم که آن روایت‌ها اصلا در این بحث‌ها نیامده، بحث‌ها نیازمند بحث‌های روایتی مختلفی دارد و آنها را باید یکی یکی بررسی کرد و دنبال کرد. بعضی روایت‌هایش هم در بحث‌های سابق بهش اشاره کردم حالا هم بعدا کامل‌تر مراجعه می‌کنم و عرض می‌کنم. ما در مورد حالا اول عبارت علامه را در منتهی می‌خوانم و این عبارتی هست که در درس مفید هست، و بعد وارد آن شروع بحث می‌شویم، امروز بیشتر می‌خواهم طرح بحث کنم تا وارد بحث بشوم. علامه در منتهی، جلد ۸، صفحۀ ۵۸۱ که وارد این بحث می‌شود آن بحث ابن ادریس را مطرح می‌کند که ابن ادریس گفته که سهم ساده باید به اصناف ثلاثه بسط داده بشود، استدلالاتی دارد، ۱، ۲، ۳، ایشان ۳ تا استدلال ذکر می‌کند و یکی یکی به اینها پاسخ می‌دهد و مجموعا هم علامه در این مسئله یک مقداری متردد هست، هم در منتهی، هم در مختلف بعضی جاها می‌گوید من چون انا فی هذه المسئلة من المتوقفین و بحث‌های مختلفی را که بعضی این آدرس‌هایی که دادم مراجعه کنید علامه روی هم رفته متوقف است. ولی من یکی از این بحث‌ها را که علامه در منتی آورده یادداشت کردم به دلیل ارتباط بیشتری که با بحث زکات دارد آن را از این جهت آوردم. ایشان اینجوری دارد، ۳ تا استدلال از ابن ادریس حالا یا برای ابن ادریس یا از خود ابن ادریس هست ذکر می‌کند برای این که ما بگوییم سهم ساده باید به اصناف ثلاثه بسط داده بشود. استدلال اوّلش این هست که ان الاسهم الثلاثة للاصناف الثلاثة بنص القرآن، ان الاسهم الثلاثة للاصناف الثلاثة، به این کلمۀ «ل» دقت کنید بنص القرآن، اذ العطف بالواو یقتضی التشریک. آیۀ قرآن این بود «وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْ‏ءٍ فَأَنَّ لِلّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبى وَ الْيَتامى وَ الْمَساكينِ وَ ابْنِ السَّبيلِ»

می‌گوید یتامیٰ و مساکین و ابن سبیل اینها با واو عطف شدند به مجرور به لام، وقتی عطف به مجرور به لام شدند عطف به واو هم هست، یقتضی التشریک، و اذا کان ملک لهم لم یجز له علیه السلام التصرف فیه بالتملک یا نسخه بالتملیک، و اینجوری عبارت دارد. مرحوم علامه در پاسخ این استدلال اینجور دارد: الجواب عن الاول المنع من کونهم مالکین للنصف، می‌گوییم معلوم نیست که سادات مالک نصف باشند، ملکیت، و لم لا یجوز ان یکون المقصود بیان المصرف دون التملک کما فی آیة الزکاة، کما فی آیة الزکاة ظاهرا یعنی این که در آیۀ زکات برای بیان مصرف است، برای تملک نیست، چرا اینجا هم مثل آیۀ زکات برای بیان مصرف نباشد، و لهذا جاز للامام ان یفضل بعضهم علی بعض، بعد روایت می‌آورد، استدلالاتی را می‌آورد، بعد آخرش هم می‌گوید که بعد از این که این استدلالات را ما کردیم و لما ظهر ان الاستحقاق لسد الخل و دفع الحاجة ظهر انهم غیر مالکین بالاستقرار، در نسخه بدل دارد بالاستعداد و ان القصد من تعدیدهم بیان المصرف. من فکر می‌کنم بالاستعداد درست باشد، این بالاستقلال غلط باشد، من این عبارت علامه را توضیح بدهم، ببینید یک بحث هست که مثلا یک کسی که فقیر است، یک کسی که یتیم هست، یک کسی که ابن سبیل هست تک تک افرادشان اینها مالک بالفعل که نیستند، امام علیه السلام به اینها تملیک می‌کند ولی ایشان می‌خواهد بگوید که تک تک افراد مالک بالاستعداد هستند، به اعتبار این که مصداقی از مصادیق یک عنوان کلی هستند که آن عنوان کلی مالک بالفعل است، یعنی یتامی آن مالک یک ششم خمس است، مساکین یک ششم خمس است، ابن سبیل هم مالک یک ششم خمس است، افراد مساکین و افراد یتامی و افراد ابن سبیل مالکین بالاستعداد هستند، مالک بالاستعداد به جهت مصداق بودن این افراد برای آن عنوان کلی هست که آن عنوان کلی مالک بالفعل هست، من فکر می‌کنم ایشان اینجوری می‌خواهد تعبیر کند، و الا استقرار خیلی اصلا در بحث ربطی ندارد، مالک بالاستقرار گاهی اوقات در جایی هست که ملکیت متزلزل و ملکیت مستقر، یعنی جایی که ممکن است ملکیت مستقر باشد ممکن است ملکیت متزلزل، این بحث‌ها از استقرار و تزلزل و این حرف‌ها نیست، این است که در حاشیه‌اش از چند تا نسخه بالاستعداد نقل کرده باید همان بالاستعداد درست باشد که ایشان اینجوری می‌خواهد بگوید که نتیجۀ مالکیت بالاستعداد افراد مستحقین تابع مالکیت بالفعل عناوین کلیه است، از این می‌خواهد بگوید که افراد مالک بالاستعداد نیستند یعنی اصلا آن عناوین هم مالک بالفعل نیستند، اصلا برای بیان مصرف است، این نتیجه‌گیری که می‌خواهد بکند. استدلال دوم اینجا ابن ادریس کرده گفته این که آیۀ قرآن مقدار تعیین شده یک پنجم تعیین شده و از یک طرف مقدار تعیین شده، از یک طرف مقدر له دارد، این عبارتش را می‌خوانم، ان فائدة التقدیر صرف کل مقدر الی من قدّر له، ما یک یک پنجم داریم، یک من قُدّر له داریم، فائدۀ تقدیر این است که این یک پنجم که خمس هست برای من قُدّر له که ۶ تا صنف هست به آنها صرف بشود، اگر قرار باشد به آنها صرف نشود این تقدیر لغویت پیش می‌آید و همچین عبارتی دارد. مرحوم علامه پاسخ داده و عن الثانی بذلک ایضا اذا التقدیر بیان للمصرف لا للمالک، بعد البته یک مطلبی در ادامه دارد بحث‌هایی دارد بعد یک جمله‌ای دارد می‌خواهد باز حرف ابن ادریس را کأنّ تأیید کند و این است که مجموعا من نفهمیدم که، ظاهرا ایشان متوقف است، می‌گوید بعضی استدلالات هست به نفع ابن ادریس است، بعضی استدلالات کأنّ به نفع ابن ادریس نیست، می‌گوید خودتان باید ببینید نهایتا چه باید کرد، در مختلف بعضی جاها می‌گوید و انا فی هذه المسئلة من المتوقفین، تصریح می‌کند که بعضی نکات به نفع ابن ادریس هست بعضی نکات، اینجا هم به نظرم نهایتا ایشان می‌خواهد چون عبارتش می‌گوید که استدلالاتی که بر طرفین آوردم را نگاه کنید اینجوری می‌خواهد بگوید کأنّ خودتان تصمیم بگیرید، من که نتوانستم تصمیم بگیرم، یک همچین مطلبی دارد، یک عبارتی دارد الاضافة حقیقة فی التملیک فصرفها الی ما ذکر مجازٌ. من فکر می‌کنم مراد از اضافه این هست که این که لام، اضافه مراد مفاد لام است، لام به معنای اضافه است، یعنی آن یک پنجم را اضافه داده است به این اصناف، این حقیقت در تملیک هست و این تملیک این که ما بخواهیم بگوییم بیان مصرف هست این مجاز است. در این بحث کأنّ از لابلای این بحث این نکته استفاده می‌شود که گویا ایشان می‌گوید در آیۀ زکات مصرف بودنش روشن‌تر هست و آیۀ زکات را باید ما مصرف بگیریم ولی این بحث‌ها کأنّ در مورد آیۀ خمس است. آیۀ خمس تمام اصناف شش گانۀ مستحقین مجرور به لام هستند ولی آیۀ زکات اینجور نیست، آیۀ زکات لا اقل دو صنفشان با فی هستند، لا اقل دو صنفشان بعضی‌هایشان با لام هستند. سورۀ توبه، آیۀ ۶۰:

«إِنَّمَا الصَّدَقاتُ لِلْفُقَراءِ وَ الْمَساكينِ وَ الْعامِلينَ عَلَيْها وَ الْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ»

اینجا «ل» دارد، بحثی که ایشان گفتش که اضافه ظاهرش تملیک است که عرض کردم مراد «ل» است، این در مورد اینها می‌آید. ولی ادامۀ آن مطلب دیگر به این شکل نیست، ممکن است ایشان یک ادعایی داشته باشد کأنّ اجماع هست که جمیع اصناف به یک شکلند، یا همه به نحو تملیکی هستند یا همه بیان مصرف است، چون در مورد بقیه نمی‌توانیم تملیک بدانیم چون اصلا «ل» تملیک در آن وجود ندارد، با فی تعبیر شده این را بگوییم کأنّ لام هم بر تملیک نیست اینجوری ممکن است گفته بشود که ما همینجا اشاره هم بکنم این خیلی روشن نیست، ما ممکن است بین موارد فرق بگذاریم، بگوییم که این موارد با همدیگر فرق دارد، الآن توضیحش را هم عرض می‌کنم.

ادامۀ آیه: «وَ فِي الرِّقابِ وَ الْغارِمينَ وَ في سَبيلِ اللّهِ وَ ابْنِ السَّبيلِ فَريضَةً مِنَ اللّهِ وَ اللّهُ عَليمٌ حَكيمٌ»

اینجا لا اقل در مورد دو صنفشان که رقاب و سبیل الله هست این روشن هست که اینها معطوف، یعنی لام سرشان نیامده، حالا غارمین و ابن سبیل و بگوییم لام آمده یا نه آن یک حرف دیگر است، البته ظاهر غارمین هم عطف به رقاب است و ابن سبیل هم عطف به سبیل الله هست آن را باید بحث کرد ولی آن چیزی که صریح آیه هست در مورد رقاب و سبیل الله هست، ببینید سبیل الله و رقاب هیچ کدامشان یک شخصیت حقوقی، یک عنوان کلی که بتواند مالک بشود نیستند، سبیل الله اصلا یک عنوان عام نیست، مثل فقرا و امثال اینها یک عنوان عامی که مالکیت چیز در موردشان مطرح باشد نیست، بعضی از عناوین هستند که عقلا برای آنها یک شخصیت حقوقی خاصی قرار می‌دهند که می‌توانند مالک باشند. سبیل الله اصلا این شکلی نیست، سبیل الله یک جهت خاصی است نه عنوان عام، رقاب هم یعنی بردگان، بردگان بنابر تحقیق اصلا مالک نمی‌شوند، بردگان مالکیت در مورد برده مطرح نیست، بردگان مالک نیستند، بنابراین تفاوت بین غارمین و ابن سبیل آنها با رقاب و فی سبیل الله فرق دارد، ممکن است کسی بگوید آن غارمین و ابن سبیل هم عطف به آن مجروران به لام هستند، فرق بگذارد بگوید این فرق دارد بین غارمین و ابن سبیل و رقاب و سبیل الله، رقاب و سبیل الله این که مجرور به فی هستند اینها مواردی هستند که اصلا در موردشان فقط باید مصرف تعبیر بشود، مالکیت معنا ندارد، ولی به خلاف غارمین و ابن سبیل، ابن سبیل که در آیۀ خمس صریحا مجرور به لام بود، در اینجا ممکن است کسی بگوید به همین شکل هست، حالا این بحث‌ها را ملاحظه بفرمایید و این بحث‌ها را هم در کتب تفسیری باید دنبال کنیم، عرض کردم هم در کتب فقهی و مهم‌تر از همۀ اینها روایات مسئله است که بحث را در روایات باید دنبال کرد. البته اصل بحث یک مطلب این هست که اینها بیان مصرف است یا بیان تملیک است بعد اگر اثبات کردیم که بیان مصرف است یک مسیر پیش می‌رود، اگر بیان تملیک بود مسیرش متفاوت می‌شود و آن وقت تملیک که شد نحوۀ ملکیت، ملکیت به نحو شرکت است، کلی فی المعین هست، به نحو شرکت در مالیت هست، اصلا آن «ل» که آمد در مرحلۀ اوّل این هست که آیا ملکیت اثبات می‌شود یا حق اثبات می‌شود؟ آن مصرف یک نکتۀ دیگری هست حتی حق هم اثبات می‌شود، یعنی یک بحث اوّلیه این هست که آیه برای بیان تملیک هست یا مصرف است؟ این اوّل باید حل بشود، این که حل شد حالا من تملیک را عام‌تر می‌گویم، آیا آیه برای بیان ذی حق بودن مستحقین اعم از این که این حقشان به نحو تملیکی باشد یا به نحو حق اصطلاحی در مقابل تملیک باشد یا بیان مصرف است، آن بحث اوّلیه باید حل بشود بعد این که بحث اوّلیه به یک جایی رسید بحث دوم باید مطرح کرد که این از نوع ملک است یا از نوع حق هست، ملک و حق آن تقسیم‌بندی دو گانه‌ای که هست بعد از این مرحله است، پس اوّلین بحثی که اینجا دنبال می‌کنیم این هست که آیۀ شریفه، و همچنین روایات، در مورد روایات هم این مطلب باید مطرح بشود که از روایات و آیۀ شریفه استفاده می‌شود ذی حق بودن به معنای یک معنایی از معانی ذی حق بودن حالا اعم از این که مالکیت باشد یا ذی حق بودن باشد نسبت به مستحقین را می‌شود اثبات کرد یا نمی‌شود اثبات کرد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد